

برگرفته از جلد اول کتاب: زبان و ادبیات دری در درازنای زمانه ها
نوشته ی: احمد یاسین « فرخاری »

فارسی یا دری؟

اختلاف وضعها « بیدل » لباسی بیش نیست
ورنه یکرنگ است خون در پیکر طاووس و زاغ

در مورد این که چرا این زبان را دری و یا فارسی میگویند، سخن بسیار است. در متون کلاسیک، اسمایی چون: دری، پارسی، فارسی، فارسی دری، پارتی دری و ... به زبان مذکور اطلاق شده است؛ ولی از آنجایی که مطالعات نشان داده، در اوایل دور اسلامی این زبان را جایی فارسی، جایی دری و جایی دیگر فارسی دری میخواندند.

در گذشته ها عده یی زبان دری را منسوب به « دره » و « دربار » میدانستند و مدعی بودند چون این زبان، زبان رسمی دربارها بوده، به این لحاظ « دری » نامیده شده است. چنانکه در روایات ابن المقفع، یاقوت الحموی، حمزة اصفهانی و برخی دیگر از دانشمندان، ازان به عنوان دو زبان جداگانه یاد شده، که « دری » را زبان مختص دربار و درگاه و « پارسی » یا « فارسی » را زبان موبدان، دانشمندان و اهل فارس خوانده اند؛ چنانکه « ابن الندیم » از قول « عبدالله بن المقفع » در کتاب خویش مینویسد:

« قال عبدالله بن المقفع: لغات الفارسية: الفهلوية والدرية والفارسية والخوزية والسريانية. فأما الفهلوية فمنسوب الي فهلة: اسم يقع علي خمسة بلدان و هي اصفهان والري وهمدان وماه نهاوند واذربيجان؛ واما الدرية فلغة مدن المدائن وبها كان يتكلم من بباب الملك وهي منسوبة الي حاضرة الباب و الغالب عليها من لغة اهل خراسان والمشرق لغة أهل بلخ؛ واما الفارسية فيتكلم بها الموابذة و العلماء و أشباههم و هي لغة أهل فارس »

یعنی: « عبدالله فرزند مقفع گفت: زبانهای فارسی، عبارتند از: پهلوی، دری، فارسی، خوزی و سریانی. و پهلوی منسوب به (پهله) است و این اسمی است که بر پنج شهر اطلاق میشود، و آن (پنج شهر): اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان است. و اما دری زبان شهرهای مداین است و کسانی بدان سخن میگویند که در دربار شاه هستند و آن (دری) منسوب به مقربان

دربار است . که از میان زبانهای مردم خراسان و مشرق ، زبان اهالی بلخ بران غالب است . و اما فارسی زبان موبدان ، دانشمندان و اشیاه آنهاست ، که آن زبان اهالی فارس میباشد .

ازسوی دیگر تحقیقات خاورشناسان از جمله « کریستینسر » دنمارکی و « دینینگ » انگلیسی در این مورد چنین داوری دارند که در اصل کلمه « دری » ، « دهاری » بوده و « دهار » نام اصلی سرزمینی است که ما امروز آن را به نام « تخار » میشناسیم . و « تخار » تعریب شده از کلمه « دهار » است . زبان این سرزمین هم در نخست « دهاری » ، سپس « دهری » و سرانجام « دری » شده است . [چنانکه واژه ی « کهن دژ » به مرور زمان « کهندژ ← کندژ ← کندز و قندز » شده است . م]

با وصف این همه ، قابل تذکر میتواند بود که اگر این زبان در نخست دری بوده و در دربارها ازان به عنوان زبان تشریفاتی استفاده به عمل می آمده ، بعدها به حیث زبان علمی و ادبی در سرزمین پارس (ایران کنونی) در میان مردم مورد استفاده قرار گرفته ، که ازین لحاظ « پارسی » شده است . و هنگامی که عربها براین سرزمین تسلط یافتند ، چون در الفبای زبان عربی حرف { پ } و جود نداشت ، به جای آن از حرف { ف } استفاده نمودند ، که ناچار « پارسی » به « فارسی » تغییر شکل یافت . و باز این نکته قابل تأمل است که پس از انتقال مرکز سلطنتی پارتها از خراسان غربی به غرب فلات ایران ، زبان ایشان آهسته آهسته در میان مردم راه نفوذی برای خویش گسترده و در اندک زمانی در صفحات مرکزی و شمالی ایران انتشار یافت . از انجایی که آنها به نام « پارت » ها شناخته میشدند ، پس زبان آنها نیز « پارتی » گفته شد که به مرور زمان واژه « پارتی » به « پارسی » تغییر شکل داد و بالاخره با تسلط اعراب براین سرزمینها واژه « پارسی » ، « فارسی » شد .

در افغانستان پندار ناهمواری در میان بعضی از مردم ما وجود داشت و دارد که « زبان دری ، تاجیکی و فارسی سه زبان جداگانه است » ؛ اما با نگرشی پژوهشگرانه درمیابیم که این پندار اساس علمی ندارد ؛ زیرا هر سه لهجه جزء یک زبان واحد است . اگرما چنین تصنیفی را بپذیریم که زبان دری ، زبان تاجیکی و زبان فارسی سه زبان جداگانه اند ، پرسشهای بسیاری مطرح بحث قرار میگیرد ؛ زیرا عده یی از شاعران ما زبان اشعار خود را زبان فارسی گفته اند ؛ مانند : ملک الشعرا قاری عبدالله که در ابیات زیرین این زبان را فارسی خوانده است :

گر بگذری به جانب لندن صبا بگوی	ایدن وزیر خارجه انگلیس را
آن با خبر ز لهجه اشعار فارسی	آن صاحب سلیقه و ذوق نفیس را
آورده است بر سر تحریر بی گمان	ذوق تو باز خامه ندرت نویس را
اینک به پیشگاه تو تقدیم میکنم	کلک من ، این سفینه شعر نفیس را

ویا « امیرعلیشیر نوایی » آنجا که میگوید:

معنی شیرین و رنگینم به ترکی بیحد است فارسی هم لعل و درهای ثمین گر بنگری
گوییا در رسته بازار سخن بگشوده ام یک طرف دکان قنادی و یک سو زرگری
و یک عده از شاعران که از لحاظ جغرافیایی به ازبکستان، قفقاز و ایران کنونی ارتباط دارند،
زبانی را که با آن شعر سروده اند یا نثر نوشته اند، آن را « دری » نامیده اند. مثلاً:
« رشیدی سمرقندی » شاعر قرن ششم (که اهل سمرقند است و سمرقند در ازبکستان موقعیت دارد
(چنین گفته است:

بهبانه هاست به ماندن مرا و یک آن است که هست مردن من مردن زبان دری
نظامی گنجوی، شاعر قرن ششم که از گنجه است و گنجه در قفقاز موقعیت دارد، میگوید:
نظامی که نظم دری کار اوست دری نظم کردن سزاوار اوست
و یا حافظ شیرازی (که شیراز در محدوده جغرافیایی ایران کنونی موقعیت دارد) میگوید:
ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه که لطف طبع و سخن گفتن دری داند
و درجایی دیگر میگوید:

چو عندلیب فصاحت فروشد ای حافظ تو قدر او به سخن گفتن دری بشکن
و از معاصرین، آنجا که ملک الشعرا « بهار » میگوید:

شعر دری گشت ز من نامجوی یافت از آن شاعر و شعر آبروی
اینجاست که دیده میشود شعر شاعران محدوده های مختلف جغرافیایی منطقه برای مردمان
سرزمینهای مختلف این محدوده قابل فهم است. پس باید زبان شان یکی باشد تا معانی آن اشعار را
درک کنند؛ در غیر آن اگر زبان دری و فارسی و تاجیکی سه زبان مختلف میبود، درک معانی این
اشعار برای مردمان این محدوده های جغرافیایی جز به کمک ترجمان میسر نبود.
همچنان اگر بپذیریم که زبان دری، تاجیکی و فارسی سه زبان جداگانه است، مشکل دیگری نیز
عرض وجود خواهد نمود: در مورد نگارندگان و سخنسرایان پارسیگوی که در شبه قاره (هند و
پاکستان) نثر نوشتند یا شعر سرودند، زبان آنها را چه بنامیم؟ مثلاً: بیدل، میرزا غالب، امیر خسرو،
علامه اقبال لاهوری و ... به کدام زبان شعر گفته اند؟ زبانی را که اینها بدان شعر سروده اند، فارسی
بدانیم؟ یا دری؟ ویا هندی و پاکستانی؟ پس معلوم است که زبان، واحد است. چون این زبان در
مقاطع گوناگون تاریخ، زبان رسمی دربارهای طاهریان، سامانیان، فریغونیان، چغانیان، غزنویان و
غیره بوده، سرزمینهای بسیار وسیعی را فرا میگرفته است که از شط العرب شروع تا تمام ایران و
سراسر افغانستان کنونی و ماورای قفقاز و خود قفقاز و آسیای میانه و ترکستان چین را در بر داشته

است و گاهی هم زبان رسمی سراسر قاره هند و در دوره هایی زبان رسمی امپراتوری عثمانی بوده است.

نکته ی دیگر این که برخی از دانشمندان عقیده دارند که زبان فارسی یا دری، زبانی است که در روزگار خلافت خلفای راشدین، از بقایای زبان پهلوی ساسانی و اشکانی و بقایایی از فرس باستان یا زبان اوستایی در اثر امتزاج آنها به وجود آمده است. و نخستین بار هم لهجه یی که در تخارستان بوده (دهاری) تعمیم یافته و در همه سرزمینهایی که امروز در شمال افغانستان موقعیت دارد و در آسیای میانه گسترش یافته است. اما چنان که تحقیقات نشان داده، زبان دری زبانی نیست که پس از نابود شدن پهلوی ساسانی، از بقایای آن به میان آمده باشد؛ بلکه هردو موازی هم در یک عصر و زمان یکی در فارس و دیگری در افغانستان پرورش یافته و در سیر زمانه های معین در قلمرو های یکدیگر نفوذ حاصل نموده و دامنه ی گسترش گشوده اند. برای مدلل شدن این نکته، دلایل فراوانی موجود است، که جهت اختصار سخن به نمونه هایی از انکتفا میورزیم و عبارات و جملاتی را که از قول شاهنشاهان ساسانی و بزرگان آن عهد و اوایل دوره ی اسلامی در کتب عربی نقل شده، اقتباس مینماییم:

ابن قتیبه در «عیون الأخبار» از قول علی بن هشام چنین روایت میکند: «در شهر مرو مردی بود که برای ما قصه های گریه آور نقل میکرد و ما را میگریانید. پس از آستین طنبوری برآورد و چنین میخواند: ابا این تیمار باید اندکی شادی»

طبری از قول اسماعیل بن عامر - از سرداران خراسان که مروان بن محمد، آخرین خلیفه ی اموی (127 - 132)، را تعقیب کرد و در مصر به او رسید و مروان دران جنگ کشته شد - گوید: اسماعیل به خراسانیان گفت: «دهید یا جوانکان!» و جای دیگر هم از قول او آرد: «یا اهل خراسان، مردمان خانه بیابان هستید، برخیزید!»

از سوی دیگر قول عبدالله بن المقفع که آن را ابن الندیم در کتاب خویش چنین آورده بود: «زبانهای فارسی، عبارتند از: پهلوی، دری، فارسی، خوزی و سریانی. و پهلوی منسوب به (پهله) است و این اسمی است که بر پنج شهر اطلاق میشود، و آن (پنج شهر): اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان است. و اما دری زبان شهرهای مداین است و کسانی بدان سخن میگویند که در دربار شاه هستند و آن (دری) منسوب به مقربان دربار است. که از میان زبانهای مردم خراسان و مشرق، زبان اهالی بلخ بران غالب است. و اما فارسی زبان موبدان، دانشمندان و اشراف آنهاست، که آن زبان اهالی فارس میباشد.»

از خلال این گفته ها به صراحت برمیآید، که دری زبان شهرهای مداین بوده و زبان دیگری هم در کنار آن موجود بوده که پهلوی نام داشته و منسوب به (پهله) بوده است. پس ازین گفته ها

چنین نتیجه به دست میاید که زبان فارسی دری و زبان پهلوی دو زبانی بوده اند که هر دو موازی هم موجودیت داشته اند نه آن که پس از نابود شدن پهلوی ، زبان فارسی دری به میان آمده و زاده ی آن پنداشته شود ، که این نکته را خود زبان پهلوی چنین تأیید مینماید :

... درنامه ی پهلوی (خسرو کواتان اریتمک وی) بند (50) ، آمده :

« انارگیل که اپاک شکرخورند ، په هیندوک انارگیل خوانند ، په پارسیک ، گوچ ی هیندوک خوانند . » یعنی : نارگیل را - که با شکر میخورند - ، به زبان هندی نارگیل خوانند و به پارسیک گوچ ی هیندوک نامند .

بنا به مفاد این عبارت ، پارسیک به زبانی گفته میشده ، که « گوچ ی - هیندوک » ازان زبان بوده و بدون شک این مضاف و مضاف الیه پهلویست ، و پارسی آن « گوز هندی » است .

با این همه دلایل و شواهد ، نمی توان اشعار و سروده های شعرایی را که در اوایل عهد اسلامی سروده شده و اکنون قدیمترین نمونه های آن را ما در دست داریم ، نادیده گرفت . هرچند این اشعار مربوط به دوره های آغازین اسلام است و اثر مقدمتری نسبت به آن در دست نیست ؛ ولی برای اثبات این نکته کافیسست که گفته شود متانت ، ابهت ، برجستگی و پرمایگی این آثار مبین این رمز است که این زبان در آغاز دور اسلامی و در روزگار خلافت خلفای راشدین به صورت یکبارگی به میان نیامده ؛ بلکه سابقه ی چندین قرن داشته تا به این سرحد پختگی ، لطافت و فصاحت رسیده است. منتهی رسم الخط این زبان این رسم الخطی نبوده که ما امروز ازان استفاده میکنیم ؛ بلکه این زبان از رسم الخط پهلوی استفاده میکرده است؛ اما پس ازان که مردمان این

𐭠	𐭡	𐭢	𐭣	𐭤	𐭥	𐭦	𐭧	𐭨	𐭩	𐭪	𐭫	𐭬	𐭭
[k, q]	[y, ɔ̃, ɔ̄, ɔ̅]	[t]	[h, x]	[ʔ]	[ʔ]	[h]	[d, y]	[g, y]	[b, w]	[a, a̅]			
𐭮	𐭯	𐭰	𐭱	𐭲	𐭳	𐭴	𐭵	𐭶	𐭷	𐭸	𐭹	𐭺	𐭻
[t, d]	[s]	[w, ʔ]	[q]	[ɛ, l, z]	[p, b, t]	[w, r]	[s, h]	[n]	[m]	[l, r]			

نمونه ی رسم الخط پهلوی

مناطق به آیین اسلام گرویدند، استفاده از رسم الخط پهلوی را که از یادگارهای مجوس و دوره های آتش پرستی بود، مکروه پنداشته و برای نوشتار خویش

رسم الخط عربی را برگزیدند که تا امروز ادامه دارد.

با یاد آنچه گذشت و نگرشی دیگر در آثار باستانی و کنونی این زبان، کوچکترین مورد اختلافی را نمی توان دریافت که روی آن، زبان مورد بحث را به فارسی، دری یا تاجیکی تقسیم نمود. و این که از زبان مذکور لهجات و گویشهای متعددی شاخه کشیده، نمی شود آن را دلیلی برای انقسام این زبان به دری، فارسی و تاجیکی انگاشت.

در زیر نمونه هایی از قدیم ترین آثار می آوریم، که در آنها این زبان را جایی « پارسی » گفته اند، جای دیگری « دری » و در مواقعی دیگر ازان به نام « پارسی دری » یاد کرده اند:

نخست در مورد اطلاق (پارسی) به زبان مورد بحث :

کس بدین منوال پیش از من چنین شعری نگفت

مر زبان پارسی را هست تا این نوع بین

(ابوالعباس مروزی / قرن دوم)

عجم زنده کردم بدین پارسی

(فردوسی / قرن چهارم)

به پارسی همی کنم اماصحای او

(منوچهری / قرن پنجم)

پیش استاد لغت دعوی زبانانی مکن

(سنایی غزنوی / قرن پنجم)

وان دست بیندش که بدانسان نوازست

تاهر کسیش گوید کاین بینوازست

(یوسف عروضی)

سخنها فهم کردن کی توانست

(شیخ عطار / قرن ششم)

هندوی آن ترک باش ازجان و دل

(مولانا / قرن هفتم)

ساقی بده بشارت ، رندان پارسا را

(حافظ / قرن هشتم)

« مردمان بخارا به اول اسلام در آغاز قرآن پیارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن. تاریخ

(ابوبکر محمد النرشخی / قرن چهارم)

بخارا »

بسی رنج بردم درین سال سی

اماصحا بتازیست و من همی

پارسی نیکو ندانی حک آزادی بجو

گر پارسا زنی شنود شعر پارسیش

آن زن ز بینوایی چندان نوازند

زبان پارسی را می ندانست

پارسی گویم ، هین تازی بهل

خوبان پارسی گو بخشندگان عمرند

دو دیگر در مورد اطلاق (دری) به همین زبان :

بود در زبان دری ده هزار

(فردوسی / قرن چهارم)

مدحت خواجه آزاد به الفاظ دری

(فرخی سیستانی / قرن پنجم)

کجا بیور از پهلوانی شمار

دل بدان یافتی ازمن که نکودانی خواند

صفات روی وی آسان بود مرا گفتن	گهی به لفظ دری و گهی به شعر دری (سوزنی سمرقندی / قرن پنجم)
مدایح تو به لفظ دری همی گوید	که از مدیح تو پاکیزه گشت لفظ دری (امیرمعزی / قرن ششم)
سمع بگشاید ز شرح لفظ او جذر اصم	چون زبان نطق بگشاید به الفاظ دری (انوری ابیوردی / قرن ششم)
دید مرا گرفته لب ، آتش پارسی ز تب	نطق من آب تازیان برده به نکته دری (خاقانی شروانی / قرن ششم)
من آنم که درپای خوکان نریزم	مرین قیمتی در لفظ دری را (امیرخسرو / قرن هفتم)

« ارثنگ، کتاب اشکال مانی بود و اندر لغت دری همین یک ثاء دیده ام، که آمده است. »

(اسدی طوسی / قرن پنجم)
 « دری [به کسر دال] (به فتح دال هم میگویند) : ومعنای دقیق آن، زبان درباریان (در) [مخفف دربار یا درگاه] است و به زبان فارسی معاصر اطلاق میشود.»
 (دایرة المعارف اسلامی)

سه دیگر در مورد اطلاق (پارسی دری) به همین زبان :

بفرمود تا پارسی دری نبشتند و کوتاه شد داوری

(فردوسی / قرن چهارم)

دایرة المعارف اسلامی چنین مینگارد : « دری (و يقال دري بفتح الدال) : و معناها علی وجه التحديد، لغة البلاط (در) وهي تطلق علي اللغة الفارسية الحديثة . و جاء في الترجمة الفارسية المختصرة لرسائل اخوان الصفا (بومباي ١٨٠٤) أن هذه اللغة قد ترجمت الي لسان « پارسي دري » بأمر تيمور لنك »

یعنی : دری [به کسر دال] (وگفته شده ، دری بفتح دال) : و معنای آن بر وجه تحدید زبان درباریان (در) [مخفف دربار یا درگاه] است و به زبان فارسی معاصر اطلاق میشود . در ترجمه ی فارسی کوتاهی که از رسایل اخوان صفا (1804 - بمبئی) ، (صورت گرفته) آمده است : این زبان به امر تیمورلنگ به پارسی دری ترجمه شده است ، (که شاید منظور از مسمی نمودن آن باشد .)
 و باز در خود « رسایل اخوان الصفا » واژه « پارسی دری » را چنین درمییابیم : « پس رأی مجلس سامی سید اجل بهاء الدین سیف الملوک شجاع الملک شمس الخواص امیر تیمور گورگان

چنین اتفاق افتاد که این کتاب (اخوان الصفا) را این ضعیف پیاری دری نقل کند و هرچه حشو است از او دور کند»

با نظر داشت آنچه گفته آمدیم، ما به این تصنیف علمی دست می‌بازیم که زبان رایج در افغانستان، تاجیکستان و ایران، سه شاخه یا سه گویش یا سه لهجه از یک زبان واحد یعنی زبان فارسی - دری است، نه سه زبان جداگانه. همان گونه که زبان عربی در همه کشورهای عربی (عربستان سعودی، عراق، سوریه، اردن، فلسطین، مصر، کشورهای شمال افریقا، الجزایر، تونس، سودان، بحرین، امارات و یمن) به همان یک نام « اللغة العربیة » یاد میشود. یا زبان انگلیسی که در آمریکا، کانادا، انگلستان، زیلند جدید، هند، پاکستان، بنگله دیش، استرالیا و ... یگانه زبان رسمی و یا یکی از زبانهای رسمی ایشان است که در همه اطراف و اکناف این کرهٔ خاکی به همان یک نام English یاد میشود و نام بومی به خود نگرفته، زبان فارسی - دری نیز همان یک زبان واحد است با لهجات و گویشهای متعدد. پس نشاید که آن را به نامهای دری، فارسی و تاجیکی مسمی نموده، وحدت آن را زیر سوال قرار دهیم؛ زیرا :

**سه نگردد بریشم ار او را
پرنیان خوانی و حریر و پرنده**